

اختلاف یا عدم اختلاف بین اسباب ثانوی در نحوه حصول ملکیت

تقسیم اسباب ملکیت در کلام مرحوم آقای خوئی و همین طور در کلام مرحوم شهید گذشت. اشکالی نیست در این که عناوین خاصه ای داریم که موجب تحقق ملکیت می شود و بحث هر کدام از این عناوین موکول به کتب فقهی مربوط به خود است.

آن چه به بحث ما در قواعد عامه مربوط می شود این است که آیا در حصول ملکیت به سبب ثانوی، بین انواع اسباب اختلاف است، یا این که حصول ملکیت به سبب ثانوی در همه موارد به منوال واحد است؟

ثمره بحث

یکی از ثمراتی که بر این بحث مترتب است، ثمره ای است که محقق نائینی در بحث انقلاب دعوای ذی الید مطرح کرده. این بحث هم در فقه اول کتاب البیع و هم در اصول در بحث قاعده ید به مناسبت بحث از قضیه فدک مطرح شده است. اشکالی در آن جا مطرح شده که اماره بودن ید بر ملکیت، در جایی است که ذوالید اعتراف به انتقال مال از شخص دیگری به خود نداشته باشد، والا اگر چنین اعترافی کند ذوالید از منکر بودن به مدعی بودن منقلب می شود. طبق این شبهه، ادعا می شود که حضرت صدیقه در قضیه فدک باید مدعی باشند چون اعتراف دارند به این که فدک ملک پیغمبر بوده است. جوابی که محقق نائینی از این شبهه داده، متوقف بر همین بحث اختلاف ثبوتی نحوه تحقق حصول ملکیت است. ایشان فرموده این مورد از موارد انقلاب دعوی نیست که ذوالید مدعی بشود چون طرف نزاع حضرت قائم مقام مالک سابق (رسول الله ﷺ) در اضافه ملکیت نبوده است.

فرمایش محقق نائینی در اثبات اختلاف بین انحاء سبب

در این بحث که آیا نحوه حصول ملکیت در مورد این اسباب، مختلف است یا به نحو واحد، محقق نائینی قائل به وجود اختلاف است. ایشان فرموده است که:

آن چه به عنوان ملکیت در عالم اعتبار وجود دارد، این است که ملکیت اضافه و رابطه خاصی است بین مالک و مملوک. ملکیت به منزله خیطی است که یک طرفش به مالک، و طرف دیگرش به عین مملوک بسته شده است. وقتی ملکیت مالی از شخص اول به شخص دوم منتقل شود، این اضافه متبدل می شود، منتهی تبدل اضافه به سه نحو واقع می شود:

نحوه اول این است که تبدل در ناحیه مملوک اتفاق می افتد نه در ناحیه مالک و نه در ناحیه ملک، یعنی تبدل اضافه در ناحیه طرف دوم خیط که به عین مملوک بسته شده اتفاق می افتد. تبدل اضافه در معاملات مثل بیع و اجاره به همین نحو است؛ زیرا آن چه در موارد انتقال ملکیت با بیع اتفاق می افتد، این است که طرفی از خیط که به مبیع بسته شده بود، باز می شود و به ثمنی که جایگزین مبیع است بسته می شود، لذا در معاملات تبدل فقط در طرف مملوک است.

نحوه دوم از تبدل ملکیت، در موارد انتقال ملکیت به سبب ارث است. آن چه در مورد ارث اتفاق می افتد، این است که طرف اول خیط که به مورث بسته شده بود، باز شده و به شخص وارث بسته می شود، والا هیچ تغییری در طرف دوم خیط که به مال بسته شده بود حاصل نمی شود. در موارد انتقال ملکیت به ارث، نه خود خیط تبدل پیدا کرده و نه مملوک، بلکه تبدلی که صورت گرفته در ناحیه مالک است.

نحوه سوم تبدیل خود اضافه است. ایشان در منیه الطالب بحث هبه را به نحو مستقلی مطرح نکرده اما بحسب تقریرالمکاسب والبیع فرموده است که آن چه در مورد هبه اتفاق می افتد، این است که اضافه خاصی که بین شخص و مال وجود داشت، از بین می رود و اضافه جدیدی بین متهب و مال موهوب اتفاق می افتد. چنین نیست که مالک اول یعنی واهب، اضافه را به متهب هبه کند، بلکه اضافه قبلی از بین رفته و به اضافه جدیدی تبدیل می شود. در بحث قاعده ید هم تصریح کرده است که تبدیل اضافه به سه نحو است: تبدیل در ناحیه مملوک مثل معاوضات؛ تبدیل در ناحیه مالک مثل ارث؛ و تبدیل در ناحیه خود اضافه در موارد هبه.

بنابراین محقق نائینی قائل به وجود اختلاف در نحوه تحقق ملکیت به وسیله اسباب ثانوی است و طبق نظر ایشان: در معاوضات تبدیل در ناحیه مملوک است نه در ناحیه مالک و نه در ناحیه خود اضافه، و در موارد ارث تبدیل در ناحیه مالک، و در مورد هبه و وصیت، اضافه قبلی الغاء شده و اضافه جدیدی احداث می شود.

شبهه فدک را هم این طور جواب داده که وقتی ذوالید اعتراف به ملکیت سابق می کند، اگر دعوایش با خود مالک سابق باشد دیگر ید اماره بر ملکیت نخواهد بود؛ همچنین در جایی که دعوای ذی الید با وارث مالک اول باشد، چون وارث مالک اول، قائم مقام خود اودر اضافه ملکیت می شود. اما اگر دعوای ذوالید با شخصی باشد که اجنبی از مالک اول است و قائم مقام او نیست، اشکالی نیست در این که ید ذی الید در مقابل اجنبی اماریت دارد و شخص اجنبی است که مدعی حساب می شود و باید بینه بیاورد نه ذوالید.

در قضیه فدک حتی بعد از تسلّم این مقدمه باطله و حدیث جعلی "إنا معاشر الانبياء لانورث" اگر بگوییم فدک از انفال است، انتقال فدک به مسلمین از باب ارث نخواهد بود و وقتی از باب ارث نبود، طبعاً صحبت از قائم مقام بودن مدعی خلافت معنی ندارد. لذا حتی به حسب ادعای آن ها که ادعای خلافت بر مسلمین دارند، این مورد از موارد ارث نیست و از جهت اضافه ملکیت که قائم مقام پیامبر نیستند تا انقلاب دعوی شود و ذوالید مدعی حساب شود. ایشان فرموده این انتقال، شبیه انتقال در موارد وصیت است (نه ارث) و به نحوی نیست که مدعی خلافت قائم مقام پیامبر (ص) در جهت اضافه ملکیت باشد، بلکه نهایتاً بحسب ادعای باطل خودشان قائم مقام پیامبر در جهت خلافت اند که این امر تأثیری در انقلاب دعوی ندارد.

اشکالات وارد شده به کلام محقق نائینی

در کلام بزرگانی مثل مرحوم امام، مرحوم آقای میلانی، و همین طور بقیه محققین اشکالاتی به کلام محقق نائینی شده است.

اشکال اول

اشکالی که مشترک است، این است که این که فرمودید در موارد معاملات، اضافه عوض نمی شود و فقط طرف اضافه عوض می شود، مطلب ناتمامی است؛ زیرا اضافه از سنخ نسبت است و متقوم به طرفین می باشد، لذا معنا ندارد که یک طرف نسبت عوض شود و خود نسبت به همان حال سابق وجود داشته باشد، چون قوام نسبت، به طرف نسبت و طرف اضافه است. بلکه ممکن است بگویید اضافه جدیدی است منتهی شبیه اضافه قبلی است، اما این خلاف تصریح ایشان است چون فرموده در این سه مورد، به سه نحو اضافه تبدل کرده است (تبدل خود اضافه، تبدل طرف مالک، و تبدل طرف مملوک)

اشکال دوم

اشکال دوم این است که اگر در باب معاوضات، کیفیت تبدل فقط به این نحو باشد که طرف مملوک تبدل پیدا می کند، در معاملات نسیه یا سلف این وجه نمی آید؛ چون بائع، مبیع کلی (مثل چند تن از گندم به طور کلی) را می فروشد و نسبت به مبیع کلی، اصلاً اضافه و خیطی وجود نداشت؛ چون مبیع کلی، مملوک شخص نیست و انسان مالک ذمه خودش نمی شود. یاد معامله نسیه مشتری که با ثمن کلی متاع را می خرد، قبلاً بین او و ثمن کلی، خیطی نبود تا آن را باز کند و به مبیع بسته باشد. پس نهایتاً در معاملات نقدیه که ثمن آن ها شخصی است، این بیان جاری می شود اما در بیع سلم و نسیه جاری نمی شود.

جواب محقق نائینی از اشکال

مرحوم میلانی فرموده محقق نائینی از این اشکال این طور جواب می داده است که: هر چند قبل از معامله اضافه ای وجود نداشت، اما در همان زمانی که بیع سلم یا نسیه را انجام می دهد، مبیع یا ثمن کلی طرف اضافه قرار می گیرد، و آن چه نیاز داریم این است که در زمان معامله، اضافه مقوم به طرفین وجود داشته باشد و لازم نیست که این اضافه قبل از تحقق معامله وجود داشته باشد. تعبیر ایشان این است که کلی، قبل از بیع طرف اضافه نبود اما در رتبه بیع، طرف اضافه واقع می شود چون بائع در همان زمان بیع، مالک آن می شود و سپس می فروشد.

اشکال مرحوم میلانی به جواب محقق نائینی

مرحوم میلانی فرموده است که این جواب صحیح نیست، چون در همین رتبه بیع که زمان حصول ملکیت است، اضافه ملکیت نسبت به من یتعامل علیه پیدا نمی شود، بلکه اضافه نسبت به صاحب من یتعامل علیه حاصل می شود.

ظاهراً مراد ایشان این است که: ولو در همین زمان بیع، کلی، طرف اضافه ملکیت واقع می شود اما طرف اضافه، بایع (در سلف) یا مشتری در (معامله نسیه) نیست، بلکه طرف اضافه، شخص مقابل است و آن چه با تامل به آن می رسیم این است که در معامله سلف، فقط برای مشتری این کلی مملوک می شود، اما برای بائع ملکیتی حاصل نشده نه قبل از بیع و نه حتی در رتبه بیع. ظاهر عبارت ایشان این است که ملکیت حتی در رتبه بیع کلی برای بایع، یا برای مشتری در معامله نسیه حاصل نمی شود.

دفاع از محقق نائینی

ممکن است از محقق نائینی دفاع شود که: در زمان بیع، ملکیت وجود دارد چون ولو اعتبار ملکیت نسبت به امور کلی فی الذمه صحیح نباشد و قائل باشیم که انسان مالک ذمه خودش نیست، اما از آن جایی که بائع در زمان بیع، تملیک مبیع به مشتری می کند یا مشتری تملیک ثمن به بائع می کند، چون تملیک در جایی است که ملکیتی در کار باشد، با توجه به صحت بیع نسیه و بیع سلف، مقتضای جمع بین ادله این است که در زمان بیع، قائل به حصول ملکیت شویم؛ چون حقیقت بیع که تملیک است، متوقف بر بودن ملکیت است، لذا قائل به حصول ملکیت آنما در زمان بیع می شویم، همان طور که در بقیه موارد که قائل به ملکیت آنما شده اند، از باب جمع بین مقتضای ادله است.

جواب از دفاع منکور

البته ممکن است از این دفاع جواب داد که این مقدمه مفروضه که تملیک محتاج به بیع است، محل کلام است و ممکن است بگوییم که مجرد سلطنت کافی برای تحقق تملیک است که در کلمات محقق اصفهانی این مطلب گذشت. اگر این مقدمه را انکار کنیم، دیگر نمیتوانیم بگوییم مقتضای ادله حصول ملکیت آنما است.

صحت و سقم این مقدمه محل کلام است و در جای خود مطرح شده است. اگر گفتیم صحت تملیک متوقف بر این است که مملک قبلاً مالک بوده باشد، این نقض به محقق نائینی وارد نخواهد بود. اما ممکن است کسی بگوید اگر ملکیت آنا ما کافی است، اعتبار ملکیت من اول الامر هم مصحح خواهد داشت و لازم نیست که فقط به نحو ضیق و آنا ما ملتزم به ملکیت شوید.

پس این که این اشکال وارد است یا نه، تابع این است که تملیک احتیاج به ملکیت دارد یا نه.

اشکال سوم

مرحوم امام فرموده است (هم در کتاب البیع بحث تعریف بیع، و هم در اصول بحث قاعده ید) این که در معاوضات تبدل در ناحیه مملوک است نه در ناحیه اضافه، مبنای این حرف، مقدمه ای است که آن مقدمه تمام نیست.

مقدمه این مطلب، این است که اضافه ملکیت، حقیقتش سلطنت است یعنی سلطنت مالک نسبت به مال. و قتی چنین شد، نمی توانیم حقیقت معاوضه را تبدل اضافه بدانیم، چون تبادل دو سلطنت، و تبدل سلطنت قابل التزام نیست زیرا تبدیل یک سلطنت به سلطنت دیگر، متوقف بر این است که شخص نسبت به آن سلطنت هم سلطنت داشته باشد تا بتواند آن سلطنت را با سلطنت دیگر عوض کند.

پس مقدمه مفروضه این است که تبادل ملکیت، یعنی تبدل سلطنت و تبدل سلطنت امری است که قابل التزام نیست و اشکال دارد:

اشکال اول این است که خود سلطنت مال، دیگر متعلق سلطنت دیگری نیست و معروض آن نیست؛ چون نقل کلام به سلطنت دوم می کنیم، زیرا آن هم نیاز به سلطنت دیگری دارد و هکذا یتسلسل.

ثانیا اگر تبدیل سلطنت ثبوتا هم ممکن باشد، اثباتا دلیلی نداریم که اشخاص غیر از سلطنت بر مال، نسبت به خود سلطنت هم سلطنت داشته باشند. چون الناس مسلطون علی اموالهم نهایتا دلالت بر سلطنت نسبت به مال می کند، نه سلطنت نسبت به سلطنت.

در منیه به هر دو اشکال اشاره فرموده اند، در المکاسب والبیع فرموده اند تصور سلطنت بر سلطنت اگر ثبوتا فرض شود، اثباتا دلیل ندارد.

پس ریشه کلام محقق نائینی که تبدل اضافه را قبول نکرد، این بود که اضافه ملکیت همان سلطنت است، و سلطنت بر سلطنت نه ثبوتا نه اثباتا صحیح نیست.

اما اگر ملکیت به معنای سلطنت نباشد (که محقق اصفهانی اشکال کرده است به مرحوم نائینی) و بگوییم ملکیت به معنای سلطنت نیست، کلام محقق نائینی تمام نخواهد بود. این که این مقدمه صحیح است یا نه و حقیقت ملکیت چیست، بحثی است که در مطالب گذشته بررسی شد.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که:

این که بگوییم وقتی ملکیت از طریق ارث انتقال پیدا می کند، طرف مالک تبدل پیدا می کند نه طرف مال، و نه طرف اضافه، هم خلاف ظاهر ادله ارث است و هم خلاف اعتبار عقلائی. چون ادله ارث می گوید همانی که مورث مالک آن بود، به

وارث منتقل می شود. "ما ترکه المیت فهو لوارثه" که عنوان اصطیادی ادله ارث است، ظاهر آن این است که خود مال منتقل می شود، اما این که تبادل در مالکیت اتفاق بیفتد، خلاف ظاهر ادله است و با اعتبار عقلائی و عرفی هم سازگار نیست.

بررسی ثمره مذکور برای بحث

اما این که این تفرقه بین انحاء تحقق ملکیت، آیا برای جواب از شبهه فدک کافی است یا نه، جواب داده اند که حل این شبهه احتیاج به این مطالب ندارد و از راه های دیگر واضح الدفع است.

یکی از جواب ها این است که اصل این ادعا که اگر ذی الید اعتراف داشته باشد به تملک مال از دیگری انقلاب دعوی می شود، این ادعای انقلاب در جایی صحیح است که ذو الید با خود مالک اصلی نزاع داشته باشد، اما اگر طرف دعوی خود او نباشد ولو وارث او و قائم مقام او طرف دعوی باشد، موجب انقلاب دعوی نمی شود. در قضیه فدک هم حضرت صدیقه سلام الله علیها اعتراف به تملک از حضرت رسول داشتند(ص) نه تملک از شخص دیگر.

اصل تفرقه محقق نائینی بین انحاء حصول ملکیت، تفرقه صحیحی نمی باشد.

نظر مختار در نحوه حصول ملکیت در اسباب ثانویه ملک

به نظر می رسد فرقی در کیفیت حصول ملکیت بین این اقسام وجود ندارد، چه حصول ملکیت به معاوضات باشد، چه به سبب قهری مثل ارث، و چه به اسباب اختیاری مجانی مثل هبه؛ چون ملکیت را به هر معنایی که دانستیم (اعتبار مقوله اضافه، یا اعتبار مقوله خاص، یا این که حقیقت آن سلطنت باشد) این ملکیت امر اعتباری است که تحققش تابع اعتبار است، و در همه موارد، آن چه اتفاق می افتد این است که مقنن یک قضیه کلیه حقیقه دارد که فرض می کند که علی تقدیر

تحقق یک موضوع، این ملکیت هم در عالم اعتبار محقق شود. هر جا آن موضوع محقق شد یعنی یکی از اسباب اختیاری یا قهری ملکیت محقق شد، طبق این قانون کلی ملکیت جعل می شود.

منتهی در اسباب غیر اختیاریه، به این نحو است که مثلاً نزد عقلاء، موت مورث موجب ملکیت وارث می شود و وقتی موضوع ارث محقق شد، ملکیت اعتباری هم جعل می شود، پس در سبب غیر اختیاری، فقط تحقق موضوع، مفروض است. اما در اسباب اختیاریه دو مبنی وجود دارد:

یا قائل هستیم به این که در معاملات، سه اعتبار داریم. اول، اعتبار شخص متعاملین یعنی یک اعتبار ملکیتی بین طرفین هست و در طول این اعتبار، اگر عقلاء مورد را واجد شرایط دیدند، امضاء می کنند و شارع هم کذلک. طبق این مبنی که مبنای مشهور است، در معاملات سه اعتبار وجود دارد: اعتبار متعاقدين، اعتبار عقلاء، و اعتبار شارع.

یا این که قائل به این هستیم که در موارد معاملات، دو اعتبار بیشتر وجود ندارد؛ زیرا متعاملین در مقام ایجاد معامله، اعتبار مستقلی ندارند بلکه متعاملین فقط در صدد ایجاد موضوع برای اعتبار عقلائی یا شرعی هستند، نه این که خودشان هم اعتباری داشته باشند نسبت به ملکیت ثمن و مثن.

هر کدام از این دو مبنی را که در باب معاملات ملتزم شویم، در اسباب اختیاری حصول ملکیت در معاوضات، فرقی نخواهد بود. طبق مبنای اول آنی که اتفاق می افتد، این است که بائع اعتبار می کند که مشتری مالک مبیع شود، منتهی این اعتبار ملکیت به نحو مطلق و علی سبیل المجانیه نیست، بلکه اعتبار ملکیت مشتری است

در مقابل این که ثمن هم ملک خود او شود. شارع و عقلاء هم همین مضمون را امضاء می کنند، یعنی می گویند به حسب قانون ما هم، اگر بایع چنین اعتباری کند، در وعاء قانون ما هم ملکیت اعتباری (عقلائی یا شرعی) حاصل می شود.

در تملیک مجانی هم، واهب اعتبار ملکیت برای متهد می کند و اعتباری محقق میشود، و عقلاء و شارع هم این اعتبار را امضاء می کنند، یعنی در وعاء اعتبار شارع و عقلاء هم، این ملکیت محقق می شود.

آن چه حقیقت بیع را درست می کند، اعتبار ملکیت است منتهی نه به نحو مطلق، بلکه در کنار اعتبار ملکیت برای مشتری، به شرطی که این دو اعتبار مقید به هم باشند.

و اگر قائل به وجود دو اعتبار بیشتر نباشیم، بایع و مشتری می گویند چون شارع و عقلاء بیع را موجب انتقال می دانند، همانی که آن ها موجب اعتبار می دانند، همان موضوع اعتبار را با لفظ یا عمل ایجاد می کنیم.

به هر حال، در همه موارد اسباب ثانویه ملکیت، حقیقتی که اتفاق می افتد غیر از اعتبار ملکیت نیست، حال یا اعتبار مطلق یا اعتبار در کنار اعتبار دیگر. در نحوه حصول ملکیت، چیزی بیشتر از این نمی بینیم، اینطور نیست که اضافه و اعتبار سابق دستکاری شده باشد، و این که انحاء حصول ملکیت مختلف باشد، شاهی در ارتکاز عقلائی و نکات تحلیلی عقلائی ندارد.

بحث اسباب ثانویه حصول ملکیت تمام شد و وارد بحث اسباب زوال ملکیت می شویم.